

آیا امیرپازواری عامی و امی بوده است؟

محسن مجیدزاده (م. م. م. روجا)



محسن مجیدزاده (۱۳۰۶ش، بابل)

با نام ادبی «م. م. روجا»، از پژوهشگران و شاعران پیشاهنگ شعر امروز طبری است. بیشتر کوشش‌های او در حوزه فرهنگ بومی و اشعار امیرپازواری می‌باشد.

از جمله آثارش عبارتند از: صد ترانه امیرپازواری، امیرپازواری و شعر و موسیقی، آیین‌های باستانی، پژوهش و شرح دیوان امیرپازواری.

همان‌گونه که اکثر پژوهندگان و محققان محترم خطه مازندران آگاهی دارند، سال‌های اخیر گروهی از پژوهشگران و فرهنگ دوستان ارجمند در مجامع گوناگون فرهنگی در مورد این شاعر تبری سرا سخنانی ایراد

نموده یا مقالاتی به نشریات گوناگون ارائه داده‌اند که زحمات آنان ارزشمند و در خور سپاس و تقدیر است.

نیز در مورد دو جلد کتاب کنزالاسرار مازندرانی که به اهتمام برنهارد ڈرن و محمدشفیع مازندرانی در سال‌های ۱۲۷۷ ق و ۱۲۸۳ ق در سن پترزبورگ روسیه به چاپ رسیده بود، تحقیقات مختلفی به عمل آمده است و چون اساس و پایه کار محققین تنها همین کتاب بوده است، کاری ارزشمند و پسندیده می‌نماید ولی بنا به عللی که انباشته از اشتباهات عینی از دیدگاه گوناگون می‌باشد، شایسته بررسی و ژرفیابی بیشتر است، چنان که مثلاً یکی از اشتباهات توجه آن مطلبی است که در صفحه ۱۲۴ جلد نخست درج گردیده، مبنی بر این که امیر پازواری مردی دهاتی و عوام بوده است، بدین گونه:

«آن طوری که مشهور هسته مردی بیه (امیر پازواری) دهاتی و عوام (=) از قراری که مشهور است به این نحو است که مردی بود دهقان و عوام.»

با توجه به اشعار پر از معلومات و دربردارنده دانش گوناگون که وسیله گردآورندگان به چاپ رسیده، نتیجه گرفته می‌شود که آنان از محتوای اشعار گردآورده شده ناآگاه از دانش و بینش شاعر بوده‌اند زیرا اگر به مفاهیم عالی اشعار پی می‌بردند، هرگز جمله یادشده را در مقدمه کتاب نمی‌گنجاندند و تأیید نمی‌نمودند؛ بلکه ممکن است برای مقاصد دیگری در این زمینه گام بر می‌داشتند.

باری، برای اثبات این که مطلب بالا به دور از حقیقت و امیر پازواری مردی عارف و دانشمند بوده است، به گونه فشرده نظر خوانندگان

ارجمند را به مطالب زیر جلب می‌نمایم:

چنان که از اشعار موجود و دسترس بر می‌آید با این که شاعر به اضطرار و اجبار ناهنجار زمان به کارهای دشواری نظیر شاگردی رویگری، مزدبگیری در انجام امور شالیکاری و حتی محکوم شدن به انجام بیگاری و مانند آنها تن در داده بود، مع الوصف در چنین تنگناها و آوارگی‌های توانفرسا، از یادگیری و آموزش امور فرهنگی - اجتماعی، لحظه‌ای فروگذار نکرده، انسانی عارف، فاضل، متدین و آگاه به دانش ضروری در دسترسی برابر شیوهٔ تعلیم و تربیت زمان خود نیز بوده است، زیرا:

۱. در گذشتهٔ نه چندان دور و پیش از تأسیس و ایجاد مدارس پیشرفتهٔ نوین، رسم بر این بود که در مکتب‌خانه‌ها شاگردان و نوآموزان را در ابتدای امر کتبی نظیر عمه جزء، نصاب الصّیّان ابونصر فراهی، ترسل، شرح تعریف، جامع المقدمات، انموزج و... تدریس می‌نمودند. از جمله این که امیر پازواری در اشعار عاشقانهٔ خویش از واژه‌های به کار رفته در کتاب ابونصر فراهی، بهره گرفته بود:

ته جید و ته صدر ره وینه هاکنم گشت
ته عین و شفه زئه مره هزار خشت
تاثوب به منه جسد چنون بوی زشت
چنونه که ته عینین کحل‌ها کردی مشت
صد و سینوئه، جید گردنه، هاکنم گشت
شفه لُوئه که زئه مره هزار خشت



ثوب جوموئه، مه تن این چنین بوی زشت
 عین چشم و کحل سرموئه که هاگردی مشت
 چگونگی برداشت و بهره‌برداری از مفاد واژه‌های عربی و درسی بالا
 از کتاب نصاب یادشده در حال فراگیری ایام تحصیل به شکل و شمایل
 امکان‌پذیر است و نه در بیداری و امّی بودن (از دیگر سوی نشانگر این
 است که در آن عصر امیرکلا مرکز آموزش، تعلیم و تربیت یعنی دارای
 مکاتب سوادآموزی بوده است)، برای اثبات امر، اینک به کتاب نصاب
 ابونصر فراهی نگاه می‌کنیم:

الف - در بحر تقارب:

شفه: لب، لسان چه؟ زبان، فم: دهان

ید و جارحه: دست و حلقوم نای

ب - در بحر رمل:

جید: گردن، صدر: سینه، رکه: زانو، رأس: سر

ثوب: جامه، رزق: روزی، زاد: توشه، باب: در

عین: چشم و انف: بینی، حاجب: ابرو، شعر: موی

نقی: مغز و شحم، پیه و اذن: گوش، اطروش: کر

عرش: سقف و بیت: خانه، کحل: سرمه، رمل: ریگ

حسن: خوبی، قیح: زشتی، جاف: خشک، رطب: تر

ملاحظه می‌شود که کلیه واژه‌های جید، صدر، عین، شفه، ثوب،
 کحل، عیناً از کلمه نصاب فراهی در ابیات شاعر تجلی و تظاهر نموده
 است.

۲. شخص امّی و بی‌سواد هرگز قادر به سرودن اشعار با اوزان قوافی



مشخص و منظّم و گنجانیدن آیات قرآنی و حدیث و روایات عربی در آنها نیست، زیرا تا ذهن از معانی قرآن سرشار نباشد، نمی‌توان از آن در کاربری بدین شیوایی در متون اشعار بهره‌مند شد. شایان توجه است:

الف - امیرپازواری آیات قرآنی را با بهره‌گیری از سوره‌های الشّمس (۹۱)، یس (یاسین - ۴۶) و طه (طاها - ۲۰) به چه زیبایی، آن واژه‌ها را در ابیات زیر گنجانیده است که مؤید اشراف و تسلّط وی به قرآن مجید می‌باشد.

ب از باسوادان که از درک و فهم آنها، ممکن است عاجز و ناتوان باشند:

والشّمسُ تنه جیروئه، والضّحیها

یا قرص قمرمونن، اذا تلیها

دندون یاسین سینه ذلفون طاها (طه)

امیر به همین تو، پی بُورد به جاها

ب - بهره‌برداری از واژه‌های قرآنی و حدیث:

واجب الوجودِ علّم الاسماه

کنتَ کنزاً کره ره من بوشامه

خمیر شده (کرده) آب چهل صبامه

ارزون مفروش، درّ گرون بهامه

مصراع نخست اشاره به آیه ۳۱ از سوره بقره است: و علّم آدم

الاسماء کُلّها - و مصراع دوم اشاره دارد به حدیث قدسی کنت کنزاً

مخفياً فاحببتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الخلقَ لَكِيْ اعرف (=من گنجی پنهان بودم، دوست داشتم که شناخته شوم «قدرتم را آشکار کنم» را آفریدم که مرا بشناسند).

مصراع سوم نیز اشاره دارد به حدیث قدسی «خَمَرُهُ طِينَةُ آدم بیدی اربعین صباحاً» (=سرشت آدم در چهل بامداد با دستان او سرشته شد)
 ۳. اگر پذیرفته باشیم که (ابیات زیر از آن امیر پازواری یا منتسب به اوست (که سندی برای اثبات آن از دیگران وجود ندارد) چگونه می توان وی را بی سواد و امی خواند؟

یک ذره نمونست که نخونستیم

یک نکته نمونست که ندونستیم

اسا که دفتردوش ره خونستیم

هادونستیم، هچی ندونستیم

ذره ای نمانده که نخوانده باشم

یک نکته نمانده که ندانسته باشم

اکنون که دفتردانش راخواندم

دانستم که هیچ نمیدانم

این بیت نشان می دهد که شاعر این بیت را با تبعیت و فروتنی ویژه از آثار ابوشکور بلخی که در دوره سامانیان می زیسته مطالعه و بهره گرفته است و نشانگر این است که امیر پازواری همه دشواری هایی که هستی اش را فرا گرفته بود، آنی غفلت نورزیده و در کمترین زمان و فرصت ممکنه به مطالعه آثار برجسته پیشینیان با ژرفیابی ویژه می پرداخته است و من در دیوان تشریحی وی در مورد این بیت پسین

آورده‌ام:

«می‌گویند: هنگامی که به دفتر دانش راستین دست یافتم، به خودشناسی رسیدم، آگاه شدم که چیزی نمی‌دانم (فروتنی ویژه شاعر بزرگوار) و این گونه اعتراف به نادانی و ناآگاهی می‌نماید که خود دلیل برآگاهی و فرهیختگی این انسان والا و وارسته است و نیز این گفتار فیلسوف یونان سقراط را در ذهن متبادر و تداعی می‌نماید که در معبد دلفی گفته بود: دانش او به جایی رسیده است که می‌داند که «نادان» است و ابوشکوربلخی نیز در بیتی گنجانده است:

تا به جایی رسید دانش من که بدانم همی که نادانم
همچنین با توجه و پیوند به جهت پیشین تلمیحی به این بیت ابن سینا دارد:

اندر دل من هزارخورشید بنافت آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت
۴. کسی که از دانش و سواد کافی بهره نداشته باشد، توانایی آن را ندارد که در یک چهارپاره، هر مصراع را به یک زبان دیگر و ویژه بسراید:

ای ماه رخ سرو قد سیمین تن (پارسی)

مایرَجَحُّ بالنَّاسِ عَلٰی وِلْدِ حَسَنِ (عربی)

کاها کره، هیچی هیچی، تن تن تن (گویا پهلوی یازرتشتی)

سن یخشی مسن، لیکن مسن سن سن سن (ترکی)

با این کوتاه سخن و سایر مطالب فاضلانه و عارفانه‌ای که در دیگر اشعار وی جلوه می‌نماید. ثابت و تأکید می‌شود که امیرپازواری، با تمام

دشواری‌های جانگذاری که زندگی اش را فراگرفته بود، از فراگیری دانش و معلومات زمان خویش هرگز کوتاهی نکرده است و نیز این مختصر ثابت می‌کند که شاعر افزون بر این که امی نبوده، بیش از حد معمول از دانش زمان و پیشیان بهره داشته واز عرفا و فضالی آزاده عصرخویش به شمار می‌آمده است.

در این گفتار به همین موضوع امی و عامی نبودن و بلکه اهل فضل و دانش بودن امیر بسنده می‌نمایم و در این اندیشه‌ام که اگر کاروان عمر اجازه دهد، در آینده، در مورد چگونگی افکار، بینش اجتماعی، آزاداندیشی، تسلیم‌ناپذیری، عرفان‌گرایی ویژه او، انسان‌مداری، اشتغالات و سفرهای اجباری یا اختیاری و بالاخره درباره گم‌مرگی و گمگامی زندگی وی پیگیری و اقدام نموده، در طی جزوه‌ای به دوستداران پیشکش نمایم.

یادش گرامی و روانش شادباد

این اثر با حمایت کانون توسعه پایدار امیرکلا (بنیاد امیر پازواری) به چاپ رسیده است.
آدرس کانون توسعه پایدار امیرکلا: استان مازندران، شهرستان بابل، شهر امیرکلا، خیابان طالقانی، خاتم‌الانبیاء، محله حاجی‌کلا اول، نرسیده به مسجد امام رضا، پلاک ۱۰۸، واحد ۲، کدپستی: ۴۷۳۱۹۴۴۵۴۷، تلفن: ۰۱۱-۳۲۳۴۳۱۹۸ : Amirkalacity@gmail.com